

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث به این جا رسید که در مسئله تفویض به ذیل آیه مبارکه و ما آتاکم الرسول فخذوه، عرض کردیم عبارات اهل سنت را هم عده ایش را متعرض شدیم. خیلی از مفسرین اکتفا کردند که ما آتاکم در خصوص اموال است اما دیدیم که عده ایشان قائل بودند که اموال و غیر اموال را شامل می شود. احکام را هم شامل می شود که حالا همین بحث هایی را که دیروز شما مطرح فرمودید که خلاف ظاهر است. معذک قائل شدند و دیدیم که با این تمسک به خلاف ظاهر حتی باب را توسعه دادند، یعنی بعبارة اخرى شاید مثلا بعضی ها فکر می کنند در روایات که آمده ما آتاکم اعم از اموال است مثلا یک نوع خط غلو است مثلا به اصطلاح آن زمان یا زمان ما. خب دیدید که مثلا شافعی نقل کردم از کتاب قرطبی، با این که مطلعید یا نه، قرطبی اصولا خودش شافعی مسلک نیست، خودش مالکی است، تابع شافعی نیست لکن چون بنایشان به این شد که اگر فقیه مطلبی را گفت، مثل همین سوال ایشان که از کجا اگر فقیه مطلبی را گفت به عنوان فقاہت قبول بکنند، خب ایشان اولاً جناب شافعی آیه مبارکه را اعم از مالیات گرفت، شامل احکام هم گرفت. ثانیاً به یک حدیث تمسک کرد که پیغمبر فرمود به این که اقتدوا بالذین من بعدی که عرض کردم اقتدا اگر یعنی اینها مثلا آدم های خوبی هستند بحثی است و اما به عنوان خلافت عرض کردم مشهور بین اهل سنت نقل کردند اقوال را در کتب که بحث کلامی مفصلی در این ها وجود دارد، مشهور به این است که پیغمبر کسی را به عنوان جانشین نه به اسم و نه به وصف، مثلا اوصافی را گفته که بر اولی و دومی منطبق است، یا اسم خوانده بشود. قائل نیستند، چرا عده ای قائل به وصف هستند که پیغمبر اوصافی را گفته که بر اولی و دومی صدق می کند، عده ای هم گفتند که حتی وصف هم نیست، این اختیار صحابه بود. همین عبارتی را که از عبدالله ابن مسعود آن روز خواندیم، ما راہ المسلمون حسنا فهو عند الله حسن، بعد می گوید و لذا التقی الله فی قلوب اصحاب محمد صلوات الله و سلامه علیه أن یختار ابابکر مثلا، خیلی واضح است عبارت خود عبدالله ابن مسعود واضح است که این اختیار صحابه بوده. البته طبق قاعده خودشان به مثلا اشراف

الهی و عنایت الهی. به هر حال در عبارات خودشان این که اسم برده باشد معتقدند خیلی کم هستند. بین خود اهل سنت. ما که اصلاً کلتش را قبول نداریم. آن وقت بعد می گوید که این که دومی امر بقتل الزنبور، عبارت قرطبی را خواندیم. این با این مقدمات اولاً آیه مبارکه را عام گرفت. ثانیاً به آن حدیث تمسک کرد، اقتدوا، ثالثاً یک دستوری، آن هم تازه امر است. حالا باید فرض کنید حکم ولایی باشد به خاطر مصلحتی در جایی بوده چون اصطلاحاً فعل خودش دلالت بر خیلی وضوح مطلب نمی کند. امر بقتل الزنبور پس از این در آورده که حکم الهی راجع به زنبور این است که قتل زنبور در حال احرام کفاره ندارد. این را که نوشتند و حرف ما نیست یعنی این مقدار را تصریح کردند و نوشتند. هم تعمیم داده، این را به اصطلاح آقایان غلو حساب نمی کنند، اگر ما ها بگوییم غلو حساب می کنند. خودشان بدتر از این مطلب را بگویند این را هیچ نحوه از غلو حساب نمی کنند، خب این الان هست، عین مطلب ایشان هست و خیلی هم واضح و ادعا کرده که این مطلب که لا کفارة فی قتل الزنبور را من از قرآن گفتم. چون دراد که شما هر حکمی را بپرسید من از قرآن می گویم و این را به این ترتیب و با این مقدمات، خب حالا اگر فرض کردیم امیرالمومنین سلام الله علیه که ظاهر آیه این طور است که به نص آیه مبارکه نفس رسول الله بود، إنما ولیکم الله و رسوله و اطیعوا الله و رسوله، با آن مقدمات و بعد در همین روایت محمد ابن سنان که به اصطلاح آقایان می گفتند از خط غلو است، و هی جاریه فی الاوصیاء، اوصیاء یعنی وصایت امیرالمومنین، کرارا عرض کردم در بین اهل سنت آن هایی که منصف هستند، حالا بحث زیاد شده اما منصفینشان قائلند که ثابت است قطعاً، مثل ابن ابی الحدید می گوید لقب امیرالمومنین یکی از القاب و عناوین ایشان وصی است و وصایت اصولاً در لغت عرب وصی یصی مثل وصل یصل است، به یک معناست، وصایت به معنای اتصال است.

خب این که فرمود جاریه فی الاوصیاء، اگر ما وصایت را قبول کردیم طبق قاعده همانی که بر رسول الله بوده آن هم، مگر این که دلیل خاصی بیاید، مضافاً به عده ای از روایات. عرض کردم در کتاب بصائر باب قبلش، قبل از این باب تفویض الی رسول الله، پیغمبر اسروا إلیکم بما اسرّ الله إلیّ، همین باب قبل این.

یکی از حضار: این وصایت در اموال و میراث است؟

آیت الله مددی: ابن ابی الحدید می گوید.

ابن ابی الحدید می گوید مسلم وصی است. عرض کردم این هم مشهور است، ایشان مسلم گرفته، چون مثلاً از عائشه نقل شده که وصایت را منکر شده، می گوید وصی، این روایت را هم بخاری دارد ولی مسلم ندارد که عائشه می گوید متی اوصی إلی فلان و فلان، مراد امیرالمومنین است، حالا وارد بحث وصایت نشویم.

غرض اگر ما آمدم شبیه این مطلب را در اوصیاء گفتیم خیلی محذورش از این استدلالی که شافعی دارد بیشتر است. حالا گفتند شافعی امام من ائمة الاسلام. خب ائمة اهل بیت که اولی هستند به امامت. این که جای بحث ندارد. اگر بناست مطلبی را به عنوان این که فقیه بزرگی یا حالا امام به تعبیر خودشان گفته باشد قبول بشود خب ائمة اهل بیت اولی به این مطلب هستند و احتیاج به این مطلب که مثلاً حدیث اقتدوا بالذین من بعدی، احتیاج به این ندارد. خب من کنت مولا فلهذا علی مولا هست، عرض کردیم سندش پیش آنها صحیح است و إلی آخره که نمی خواهم وارد بحث امامت و خلافت بشوم. علی ای حال این یک مطلبی بود که آن جا گفته شد.

و توضیح مطلب این است که عرض کردم انصافاً اگر ما بودیم با ما آتاکم الرسول، این احتمالاً مثلاً مخصوص به مورد نزول بود احتمالش بود، لکن و ما نهاکم عنه که انصافاً خلاف ظاهر است، این ما نهاکم عنه و عرض کردیم بعضی از اهل سنت هم به این وجه تمسک کردند، انصافاً با در نظر گرفتن اینها. آن وقت بگوییم ما نهی یعنی نهی عن الغلول، این جدا باز اشد است چون مسئله غلول و من یغلل یات بما غلّ یوم القيامة. این که در خود آیات هست و جزء کبائر هم هست، وعده نار بهش داد، احتیاج به نهاکم عنه ندارد یعنی احتیاج به این ندارد که ما بگوییم و ما نهاکم، دقت می فرمایید، انصافاً ربطی به آن ندارد.

پس اگر ما باشیم و ظاهر این آیه مبارکه و صدرا و ذیلا و مخصوصاً در آن جا چون مسئله ای بوده که مسئله جنگ بوده و احتیاج به این داشته که مثلاً نکاتی راجع به جنگ و کیفیت جنگ، عقب نشینی، انجام دادن، حالا فرض کنید درخت ها را بریدن، خانه ها را ... چون می گویند یخربون بیوتهم بایدبهم و ایدی المومنین، آیه مبارکه. یک مقدار را آنها خراب می کردند. مثلاً فرض کنید در و پنجره و چوب و اینها را می بردند. بقیه اش هم مومنین خراب می کردند. بالاخره صحنه جنگ احتیاج به یک فرماندهی و حالت خاصی دارد.

پس بگوییم این آیه مبارکه این طور است یعنی راجع به این صحنه جنگ لازم نیست در خصوصیاتش آیات الهی وارد بشود، این صلاحیت به رسول الله داده شده که پیغمبر اکرم هر تصمیمی درباره جنگ بگیرند آن تصمیم باید اجرائی بشود. شبیه این را هم حالا بعدها در قصه خیبر دارند، خود اهل سنت دارند چون خیبر فاصله داشت با مدینه، حدود ۲۵۰ کیلومتر، بعد از این که فتح خیبر داشت چون عادت داشتند الاغ را می کشتند و گوشت الاغ را می خوردند، پیغمبر فرمود الاغ ها را نکشید به خاطر این که با این الاغ ها بار را به مدینه برسانید. خب این صحنه جنگ است و اقتضای خاص خودش است و اهل سنت هم این روایت را حمل بر حکم دائمی کردند. گفتند یحرم لحوم حمر اهلیه، دارد که حتی این ها این مطلب را به امیرالمومنین نسبت دادند، در این مسند زید هم متاسفانه هست، تنها کتابی که می شود گفت کتاب شیعی است و این را نقل کرده همین مسند زید است. در بخاری هم هست، البته در مسلم نیست ولی در بخاری هم هست، البته آن هم به اصطلاح از اهل بیت نقل کرده، این محمد حنفی معروف پسری به نام حسن دارد، در صحیح بخاری از قول حسن از پدرش از امیرالمومنین نقل می کند که إن رسول الله حرم لحوم الحمر الاهلیه و المتعه عام خیبر، البته چپه اش هم نقل شده، حرم المتعه و لحوم حرم الاهلیه، این چنین مقدم و موخر و بحث هایی درست کرده که حالا نمی خواهم وارد بحثش بشوم. هم متعه مقدم است و هم لحوم حمر اهلیه، خب این طبیعت جنگ است دیگه. طبیعت جنگ حالات خاصی پیش می آید و عرض کردیم طبیعت این تفویض به رسول الله برای این که بتواند دین در تمام صحنه های اجتماعی حضور داشته باشد، این اساسش این بود و مخصوصا برای این که بتواند تا روز قیامت بداند. خب طبیعتا باید یک صلاحیتی داده بشود در امر تشریع، در یک محدوده معینی غیر از ما فرضه الله، یک چارچوب های اصلی است که به عنوان ما فرضه الله است. عرض کردم آن روز که در این بحث ها بود، عرض کردیم آئی که ما الان در سنن پیغمبر در مجموعه روایات داریم یکی در واجبات است و یکی هم در محرمات است. در واجبات عرض کردیم ظاهر مجموعه به عنوان مکمل و محسن است، یعنی کامل می کند، زیبا می کند، به اصطلاح امروز زیباسازی. ما فرض الله آن چارچوب های اصلی است. مثل این که شما یک ساختمانی بسازید. دیوارهایش را بگذارید، سقفش را هم بگذارید. خب این جلوی آفتاب را می گیرد، جلوی باران را می گیرد، جلوی هجوم حیوانات را می گیرد، تاثیر دارد اما قابل سکنی نیست، آن سکنایی که انسان در او راحت

باشد نیست، گچ کاری می خواهد، چراغ می خواهد، رنگ می خواهد و اِلٰی آخره. در شریعت مقدسه سنن در واجبات از این قبیل است. ما فَوْضُ اِلٰی رسول الله، مثلاً رکوع را و ارکعوا مع الراحین، در خود قرآن است اما این که در ذکر رکوع ذکر بگویید، یک بار، سه بار و بعضی اذکار در کتاب حرّیز آمده، کتاب حرّیز ابن عبدالله که خیلی مفصل است. آنها باز بهتر. در یک روایت دارد که پشت سر امام صادق نماز می خواندند. شمردم، حضرت شصت بار سبحان ربی العظیم و بحمده فرمودند. خب خیلی است. اینها همه جزء محسنات و مکملات است، فاتحه الكتاب هست، طبعاً یک عده ای هم، مثلاً خود تکبیرة الاحرام، ما باشیم و طبق این قاعده جزء سنن است اما حالا اگر فراموش کرد در نمازش و نماز باطل است این قاعده سنت و فریضه به این نحوی که عرض کردیم قابل تخصیص است، این طور نیست که حتماً باید تخصیص نخورد، غیر قابل تخصیص باشد.

علی ای حال کیف ما کان و در محرمات عرض کردیم سنن دو نکته دارد، یا یک مصداق خفی است که پیغمبر بیان کردند یا مقدمیت برای حرام دارد. مثلاً کل قرض یجرّ منفعةً، ولو به صورت قرض است لکن این رباست به این معنا که این فی الواقع رباست لکن مردم آن را ربا نمی دانند و خیال می کنند قرض است. یک احتمال در باب محرمات مثل الفقاع خمر استصغره الناس، این در واقع شراب است، احتمال دیگر هم که هست این است که نه این واقعا قرض است، واقعا با ربا فرق می کند لکن این جور قرضی که آدم توش منفعت بگذارد می کشد که انسان رباخوار باشد، یجرّ الی الربا، کل قرض یجرّ منفعةً فهو ربا، لذا عرض کردیم آنی که ما از مجموعه ادله در می آوریم سنن و آن ما فَوْضُ اِلٰی رسول الله، در واجبات یک نقشی دارد و در محرمات نقش دیگری دارد. در واجبات به عنوان مکمل و محسن، و در محرمات به دو عنوان است. یا یک فرد خفی است که ما خبر نداشتیم یعنی عرف خبر نداشت. ما که نه شخص من، عرف خبر نداشت، مثلاً می گفت این قرض است لکن امام و پیغمبر می فرمایند این هم رباست، اسمش را قرض گذاشتی ولی روح و واقع این روح رباست.

دوم این که این یودی الی الربا که لذا اهل سنت هم یک مسئله ای در احکام و ادله احکام دارند که اسمش سدّ الذرائع است، ذریعه یعنی وسیله، سدّ یعنی بستن، یکی از راه هایی را هم که استنباط می کنند اسمش همین است یعنی اگر اموری را انسان مرتکب شد که

مودی به راه حرام شد آنها را باید برداشت. سدّ الذرائع، ذریعه یعنی وسیله. این وسیله را باید برداشت. سدّ الذرائع تقریبا شبیه مقدمات حرام است، مقدمات حرام در مقام امتثال است و البته مقام امتثال نیست، اصلش در مقام امتثال است. اما سدّ الذرائع را در مقام جعل گرفتند یعنی اگر چیزی ذریعه برای حرام شد، وسیله برای حرام شد، فرض کنید شما آمدید یک کسی عصبانی و در حال دعوا چاقو بهش دادید این چاقو زد طرف را مجروح کرد، این عمل شما هم حرام است. فروش چاقو فی نفسه حرام نیست لکن فروش چاقو که مودی به ارتکاب حرام بشود این حرام می شود به عنوان سدّ الذرائع، این سدّ الذرائع هم در کتب اهل سنت جزء ادله احکام است مثل کتاب و سنت و عقل و اجماع و استحسان و اجماع اهل مدینه، اینها مجموعه ادله احکام است که به نظر من یک وقتی حساب می کردم با کم و زیادش حدود ۲۰ تا می شود که مجموعا در فقه اسلامی در طی تاریخ ذکر شده است. یکیش هم سدّ ذرائع است، به این که این اگر مودی شد، آن وقت این را خود پیغمبر انجام دادند. دقت کردید؟ إنما الکلام این است که ما این را در عنوان عام بیاوریم. در مثل تعاونوا علی الاثم و العداوان هم فقها انجام دادند لکن این تعاون بیشتر قضیه خارجیّه است یعنی قضیه شخصیّه است.

عرض کردیم مرحوم آقای نائینی قدس الله سرّه، من در بحث استصحاب خیلی اقوال نقل کردیم. در فرق بین مسئله اصولی و قاعده فقهی، چیزی که الان مطرح است بیشتر که مرحوم آقای خوئی هم می آورند، البته آقای خوئی عبارتی که در مصباح دارند کامل نیست، چون این مطلب مهمی است خیلی تکرار می کنم برای این که در ذهن آقایان بماند. مرحوم آقای نائینی در تعریف مسئله اصولی این طور می گویند، کل مسئله تقع نتیجتها کبری قیاس استنتاج حکم شرعی فرعی کلی. ببینید! کل مسئله تقع نتیجتها کبری قیاس، البته خب ما قیاس و اینها را در این امور قبول نداریم. حالا تعبیر ایشان. کبری قیاس استنتاج حکم شرعی فرعی کلی، جزء اصول نباشد، و فرعی باشد و کلی باشد، این را اصطلاحا مسئله اصولی گرفتند.

قاعده فقهی را هم چون آقای خوئی دیدم چند بار آوردند و نمی دانم چرا حالا ایشان عبارت مرحوم نائینی را ناقص آوردند و قاعده فقهی مثل همین تعاون بر اثم و عدوان، و القاعدة الفقهیة کل مسئله تقع نتیجتها کبری قیاس استنتاج حکم شرعی فرعی جزئی، این دو تا مثل هم اند. فقط در آخرش در مسئله اصولی حکم کلی است، حکم شرعی فرعی کلی است، آن حکم شرعی فرعی جزئی است مثلا به

این معنا که اگر شما انگور به کارخانه شراب فروختید این انگور فروختن حرام است، فرعی است. جزئی به اصطلاح اما فرض کنید مثلاً خبر واحد حجت است، این در خیلی از مسائل در فقه کاربرد دارد، از اول فقه تا آخر فقه این مسئله کاربرد دارد.

یکی از حضار: فرعی در مقابل اعتقادات است؟

آیت الله مددی: فرعی در مقابل اصولی است. البته اصولی در اصطلاح آن زمان اصولین، گاهی هم اصولین می نویسند، مرادشان از اصولین اصول عقائد و اصول فقه است. این دو تا را اصطلاحاً اصولین می گویند، اصولین به این لحاظ است. فرعی در مقابل اصولی، اصول فقه هم هست، آن اصولی اول که آن فقه اعتقادات است. علی ای حال این هم راجع به این مطلب.

پس بنابراین اگر ما باشیم و ظاهر آیه مبارکه و هیچ مشکل ندارد که آیه مبارکه ناظر باشد، اولاً آیات ناظر به مسئله مالیات بوده لکن به هر حال بحث مالیات هست لکن در جنگ، چون در جنگ بوده آن کسی که مسئولیت اداره جنگ را دارد باید دستش باز باشد. هی بخواهد منتظر وحی باشد نمی شود انجام داد لذا این تفویض الی رسول الله بیان شده است.

آن وقت إنما الکلام این باید این طور تصویر بشود که خب این تصویر هم ثابت است و آن این است که بگوییم که در حقیقت این یک نکته ای است که در خود، حالا این نکته را اول توضیح بدهم بعد تطبیق، ما خیلی از جاها مثلاً مواردی داریم که فنزل جبرئیل، فنزل قوله تعالی. این را به عنوان شأن نزول گرفتند. بله شأن نزول هست اما ممکن است شأن نزول تطبیقی باشد، اولاً این شأن نزول یعنی شأن نزول لفظی چون حقائق قرآن و ظواهر امر این است که الذی انزل فیہ القرآن، در شهر رمضان، به هر حال انزلناه فی لیلۃ مبارکۃ، زیاد است وارد آن بحث علوم قرآنی نمی خواهیم بشویم. این قدر شواهد زیاد است که حقیقت قرآن در یک شب بر قلب مقدس حضرت نزول کرد. اصطلاحاً اسم را آن گذاشتیم نزول دفعی معنوی، یک نوع نزول معنوی داریم و یک نوع نزول لفظی داریم در مناسبات که آن آیه در این مناسبات نزول پیدا کرد. ظاهراً غیر از نزول لفظی که داریم آن هم نزول لفظی هم ظاهراً به دو جور تقسیم می شود، یکی تطبیقی است و یکی تاسیسی است. تطبیقی به این معنا که ممکن است یک آیه ای قبلاً نازل شده، موجود بوده، به وجود لفظی، لکن یک حادثه ای پیش آمده باز جبرئیل همان آیه را آورده باشد، این اشکال است. این معنایش این است که در بعضی از موارد، همین طور که

پیغمبر فرمود که این تطبیق هم از طرف خدا بود. در روایت دارد که شما علی را ولی قرار دادید؟ می فرماید بأمّ من الله، این یک تطبیق الهی بود. مثلاً در همین آیه که ابن تیمیه هم اشکال می کند، آت ذی القربی حقه، ایشان می گوید، راست هم هست، آت ذی القربی حقه در قرآن دو بار آمده نه یک بار. هر دو هم در صور مکیه است. البته آنی که در قرآن آمده آت ذی القربی حقه و المسکین و ابن السبیل، در هر دو آیه همین طور است. در دو آیه مبارکه این آیه تکرار شده است. آن وقت در قصه فدک اگر دقت بکنید که بعد از این که فدک جزء فیء بود و ما افاء الله، چون بعد از این که قصه خیبر به فدک رسید و آن ها هم یهودی بودند آن ها دیگه آمدند تسلیم شدند، بدون جنگ گفتند در اختیار شما، آن وقت بنا به این شد آنی که بدون جنگ و خونریزی بوده این خاص رسول الله باشد، تصمیمش با رسول الله باشد. این که آیه است. ما افاء الله علی رسوله و عرض کردیم مشهور بین علمای اهل، بین شیعه که اجماعی است، در آن اجماع است. بین اهل سنت هم هست، البته آنها هم دارند که فی یخمس لکن نمی توانم الان نسبت مشهور بدهم یا عدد زیادی از آنها لکن دیدم یعنی یک جوری نقل می کنند که کانما یک امر واضحی است. حالا مسلم و اجماعی نیست، امر واضحی است یعنی این قدر قائل دارد که امر منکری نیست که فیء کله لرسول الله، آن یکی کلا مال رسول الله باشد. چون جنگی در نظر گرفته نشده، جنگی نشده که تخمیس بشود. علی ای حال تخمیس فیء غیر از تخمیس غنائم است.

این را دقت بفرمایید. بعد از این که این فدک پیش آمد اگر دقت بکنید در تمام نصوصی که ما داریم و حتی اهل سنت دارند. البته من دیدم بعضی از آقایان شیعه کتاب نوشتند که اجماعی اهل سنت است که این آیه در مورد، نه اجماعی اهل سنت نیست، مخالف دارند. این طور نیست که اجماعی باشد لکن خیلی مشهور است، اما اجماعیشان نیست. انصافاً انسان باید اقوال را با دقت بیشتری نقل بکند. خود من هم گاهی گیر می کنم، این جا عرض کردم مشهور لکن قولی است که قابل قبول است یعنی مشهور بودنش را نمی دانیم. اما اگر دقت بکنیم آنی را که جبرئیل نقل می کند و آت ذی القربی حقه است، همین مقدار. دقت کردید؟ در روایات ما و در روایات عامه ندارد و المسکین و ابن السبیل، تمام آیه نازل نشده، این را اصطلاحاً ما نزول تطبیقی می گوئیم یعنی بعبارۀ آخری اگر ما فرض کردیم این مطلب را قبول بکنیم این آیه کامله در مکه مکرمه نازل شده و آت ذی القربی حقه و المسکین و ابن السبیل اما در قصه فدک، این

هم به خاطر این که دهان افراد را ببندد که چرا شما این کار را کردید، این مثلا غلاء فدک را انحصارا در حق حضرت زهرا قرار دادید، بگویند نه این امر من الله و تطبیق من الله، من اسم این را نزول گذاشتم. این اگر این نزول تطبیقی به این معنا روشن بشود خیلی از مشکلات در نزول آیات روشن می شود و این اشکالاتی را هم که عامه می کنند در همین جا هم مثلا یک اشکال می آید اینها از قبیل نزول تطبیقی باشد، منافات ندارد که آیه در مکه نازل شده لکن به عنوان نزول تطبیقی باز در مدینه هم نازل شده، به این معنا که این مصداق آتی ذی القربی حقه است، تطبیق به این معناست.

یکی از حضار: این جا که پیغمبر نیاز ندارند جبرئیل دوباره یادآوری بکنند .

آیت الله مددی: عرض کردم این شبهه می آورد، خودم هم می دانم. می گویم شافعی از قول عمر گفت آتاکم الرسول شاملش می شود، ما هم این قدر راه دور نرفتیم، خب پیغمبر می فرمود شاملش می شد لکن این شاید به خاطر این که افراد نتوانند صحبتی بکنند و لذا هم این مسئله فدک جوری بود که هی در طول تاریخ با این که خب مثلا ابوبکر مسئله را گرفت. این مسئله شوخی نیست که اولی و دومی و اینها بیایند یک کاری را انجام بدهند، بعد هم چیزی در حدود هشتاد سال عمر ابن عبدالعزیز بیاید فدک را به اهل بیت رد بکند چون این مسلم است اولین کسی که فدک را رد کرد عمر ابن عبدالعزیز است، خب این باید زمینه ای داشته باشد. عرض کردم عمر ابن عبدالعزیز تقریبا عده ایشان جزء خلفای راشدین می دانند. فقیه هم می دانند، فتاوايش را نقل می کنند. این که عمر ابن عبدالعزیز خیلی فاصله زمانی نشده که حالا اجتهاد بگویم چون آخر الصحابه یک کسی است که اسمش در ذهنم نیست که ۱۱۰ است، هنوز بعضی از صحابه در زمان ایشان موجود بودند، تابعین که فراوان بودند. علی ای حال ایشان آمد فدک را برگرداند یعنی یک مطلبی را که از سال ۱۱ بعد از رحلت پیغمبر اکرم صلوات الله و سلامه علیه شروع شده بود ایشان دو مرتبه برگرداند. خود عمر ابن عبدالعزیز فدک را به اهل بیت برگرداند، خب این معلوم می شود که باید نکته قوی داشته باشد، نکته سهلی نیست. مثل شافعی بیاید بگوید اقتدوا بالذین من بعدی ابی بکر و عمر. آن وقت این عمر ابن عبدالعزیز چیزی را که آنها قرار داده بود برگرداند. این نشان می دهد که این مسئله، چرا نشان داد؟ چون اگر کار رسول الله بود حالا ابوبکر آمد عوض کرد، اینها یک روایتی را غیر از آن انا لا نورث، این را عرض کردم اهل

سنت، حالا در بین ما معروف است که إنا معاشر الانبياء لا نورث مثلاً، عرض کردم در صحیح بخاری معاشر الانبياء ندارد. البته بعضی از اهل سنت معاصرین دیدم نوشتند به این که این معاشر الانبياء اصلاً نیست، نه هست، در روایات ضعیفشان هست، نه این که نیست اما در بخاری نیست، اشتباه نشود. در صحاحشان معاشر الانبياء نیست. من خیلی دقت می کنم در این مسئله که بعد از این می خواهید صحبت بکنید آماده بشوید که اهل سنت وقتی می خواهند رد بکنند شما از اول جوابش را بدانید. در صحیح بخاری إنا لا نورث، اصلاً ضبطش این طوری است. ما چیزی را به ارث نمی گذاریم، ما ترکانه صدقه، آنی را که نقل کردند إنا معاشر الانبياء توش نیست اما دارند، دیدم یکیشان نوشته اصلاً نیست، دارند، در سند هایشان هست لکن سند معروف و صحیحشان توش نیست اما هست، خیلی اعتبار ندارد.

آن وقت آنها غیر از این حدیث که حالا چون توش بحث شد، چرا؟ من فکر می کنم این معاشر الانبياء شاید بوده و بعد برداشتند، چون اینها دیدند هیچ شاهی در هیچ روایتی ولو ضعیفه نداریم که مثلاً حضرت موسی که فوت کرد اموالش را صدقه دادند. آخه إنا معاشر الانبياء باید این طور بشود، دیدند خیلی مبتذل است به نظر من عوضش کردند و إنا این انبیای بنی اسرائیل که این همه دروغ به آن ها بستند در هیچ یک از انبیای بنی اسرائیل، خودشان، هیچ کس نقل نکرده که این آقا فوت کرد اموالش را گفتند صدقه بدهید. تمام اموالش ما ترکانه اگر باشد ظاهرش این طور است. من فکر می کنم دیدم این ظاهر را نمی شود خیلی درست کرد، برداشتند حذفش کردند إنا معاشر الانبياء را، ظاهراً این طوری باشد. حالا به هر حال خوب دقت بکنید چون این خیلی بین ماها معروف شده لکن اینها فقط این را ندارند. یک حدیث دیگه هم از ابی بکر دارند. شاید در حوزه های ما هم خیلی معروف نیست. إنا الله إذا اطعم نبيه طعمه كانت لولي الامر من بعده، این را هم دارند. اشتباه نشود، شاید کمتر شنیده بودید. این را درست کردید، حالا الان سندش در ذهنم نیست، زیاد دیدم اما مصدرش و سندش که آیا حکم به صحتش کردند یا نکردند در کدام کتاب آمده. این در مجمع الزوائد اگر باشد مال هیشمی غالباً ذیلش از قدما نقل می کند. إنا الله، اینها فدک را به این عنوان، إنا الله إذا اطعم نبيه طعمه كانت لولي الامر من بعده. این غیر از حدیث إنا معاشر الانبياء است. من فکر کردم آن خیلی جور در نمی آید، یک دروغی گفتند خیلی جور نبود. البته آن معاشر الانبياء لا نورث ما

ترکناه آن هم گفته شده که اصلاً بد قرائت شده، این هم هست و صحبتی هست. إنا لا نورث ما ترکناه نیست، إنا لا نورث ما ترکناه صدقه، آن چیزی را که خود من به عنوان صدقه قرار دادم این دیگه میراث نیست. اگر این جور هم حدیث را بخوانیم مشکل حل می شود، ما انبیاء و ما مردان بزرگ اگر چیزی را صدقه بدهیم. إنا یعنی فرق نمی کند. اصلاً بد خوانده شد.

یک بحث دیگه هست که اصلاً این عبارت بد خوانده شده، إنا لا نورث ما ترکناه، چون خیلی این بحث شده من نمی خواهم وارد این بحث در این جا بشوم. چون پیغمبر بعضی از امور را در زمان حیاتشان صدقات قرار دادند، می فرماید آن چه را که من صدقه قرار دادم دیگه این ها میراث نمی شود. إنا لا نورث ما ترکناه صدقه، آنی را که به عنوان صدقه قرار دادیم این دیگه بعد از من، فرض کنید دختر من از من ارث نمی برد چون از بعد از رسول الله آنی که از پیغمبر موجود بود و طبق طبقات ارث می برد فقط دختر ایشان بود و زن های پیغمبر. آن ها هم بعضی هایشان نوشتند که عائشه آمده گفته ما هم سهم الارث می خواهیم و بعد ابوبکر این مطلب را گفت. بعضی هایش هم نوشتند نه، خود آنها گفتند نه، به هر حال آن متون تاریخی آن قصه احتیاج به یک شرحی دارد متأسفانه در عبارات علمای ما کمتر این تتبع در کلمات اهل سنت روی این مسئله شده است. علی ای حال.

من در غیر از بخاری هم، اولاً من خیال می کنم در بخاری إنا دارد، این که تصور من است. اما إنا لا نورث به طریق صحیح دارند.. آن وقت یک بحثی هست که اصلاً این را غلط خواندند، إنا لا نورث ما ترکناه صدقه، اصلاً باید این جوری خوانده بشود. علمای ما هم دارند، این ابداع بنده نیست، به نظرم خود اهل سنت هم دارند. می گویند چون با یک مشکل برخورد کردند که همچنین چیزی در انبیاء نبوده، از هیچ پیغمبری چنین چیزی نقل نشده، خلاف نص آیات قرآن است. حالا غیر از قصه سلیمان و داود غیر از آن جهت اصولاً می گویم این همه حدیث جعلی درست کردند یادشان رفت که برای این هم یک حدیث جعلی درست بکنند که مثلاً حضرت موسی که فوت کرد اموالش را صدقه دادند. باید یک چیزی باشد. هیچ نبی ای از انبیا سابق را در شرح حالش ننوشتند بعد از فوتش آمدند لباس و اموال، البته راجع به رسول الله از قدیم هم اموال ایشان نوشتند. از این فضلالی معاصر ما این آقای عسگری در دو جلد مقدمه بر مرآت العقول، ایشان یک بحثی هم راجع به اموال رسول الله بعد از وفات دارد لکن اهل سنت مفصل دارند، من جمله ابن قیم در این زاد المعاد.

تمام اموال رسول الله را حساب کردند. آن مقداری که از رسول الله بعد از ایشان شمشیرشان بوده، اسب ایشان بوده، شتر بوده، خانه بوده. همه این ها را نوشتند، خادم داشته، کنیز داشته، عبد داشته، تمام اموال لیست اموال بعد از رسول الله هم ضبط شده، این طور نیست که کلی باشد.

علی ای حال کیف ما کان بعد این یکی را در آوردند، *إِنَّ اللَّهَ إِذَا اطْعَم نَبِيَهُ طَعْمَةً، كَانَتْ لَوَلِيِّ الْأَمْرِ مِنْ بَعْدِهِ. مَنْ كَفَرَ فِي ذَهْنِهِ مِنْ بَعْدِهِ* است *إِنَّ اللَّهَ إِذَا اطْعَم نَبِيَهُ*. لکن در مصادر معروفشان نیست، مثل بخاری و اینها نیست، حالا اگر جای دیگه باشد نمی دانم. الان در ذهنم حضور پیدا نمی کنم که کجا نقل کرده.

ولی امر هم خیلی لفظ عجیب و غریبی است، آثار وضع در آن واضح است، به زمان رسول الله نمی خورد ولی الامر من بعدی. علی ای حال این اصطلاح را در آورد. این در مسند احمد مسند ابی بکر است. چون مسند احمد به حسب صحابه است. در کدام مسندش نقل می کند؟ مسند ابی بکر نقل می کند؟ عاداتاً در مسند ابی بکر نقل می کند.

علی ای حال این این طور می شود که علی تقدیر این که این حدیث دومی هم درست باشد اوایل که مشکل داشت، آن دومی، این تعبیر *لَمِنْ يَلِي الْأَمْرَ بَازٍ مِمَّنْ خُورِدَ، وَلِيَ الْأَمْرِ رَا فِكْرَ مِمَّنْ كُنِمَ* اصطلاح من در آوردی قرن دوم و سوم باشد. فکر نمی کنم به زمان رسول الله برگردد. اولی الامر بحث دیگری است. ولی الامر همچنین یکمی لفظ به ذهن شاذ می آید، لفظ خیلی صافی در روایات نمی آید. در روایات رسول الله.

علی ای حال آن نزول تطبیقی به این معناست که این بامر من الله به حضرت زهرا داده شده، دیگه کانت لولی الامر من بعده شاملش نمی شود. بر فرض هم قبول بکنیم، البته آنها را که قبول نکردیم ولی بر فرض هم قبول بکنیم.

علی ای حال کیف ما کان من از این بحث اجمالاً می خواهم رد بشوم. ممکن است این آیه مبارکه این طور باشد در آن نزول معنوی قرآن به عنوان کلی بوده. آن وقت این نزول لفظیش در همین سال چهارم و قصه بنی نضیر باشد و شاید هم، البته یک مقداری بعید به ذهن می آید اما شاید هم این که در روایات ما در روایات صحیحه خواندیم چون من با دقت یکی یکی خواندیم. در عده ایشان با واو

آمده و در عده ایشان بدون واو آمده و آن هم روایت صحیح بدون واو است. شاید در نزول معنوی بدون واو بوده، در نزول لفظی با واو است یعنی بگوئیم هر دو روایت صحیح است. هر دو روایت درست است چون در عده ای از روایات صحیح هم هست، در آنی که بر قلب رسول الله جمله واحدة نازل شده ما آتاکم الرسول است. آنی که در واقعه بنی نضیر نازل شده لفظا و ما آتاکم، واو دارد. چون قبلش ما افاء الله علی رسوله دارد، بعد دارد و ما آتاکم، چون در روایات ما هر دو آمده و هر دوی روایات صحیح است شاید، البته عرض کردم چون من این را نه جایی دیدم و نه از مفسری دیدم و نه از کسی شنیدیم. لذا هی من احتیاط می کنم به عنوان شاید. به این عنوان که شاید سر اختلاف روایات به لحاظ این نکته باشد. اگر به لحاظ این نکته باشد اگر این احتمال درست باشد خب مطلب بسیار لطیفی است که در نزول معنوی بدون واو بوده، در نزول لفظی با واو بوده. نزول لفظی یعنی از خدا به پیامبر. چون سیاق آیات بوده اقتضا می کرده. این معنا هم به ذوقیات شبه است و من هم خیلی خوشم نمی آید مطلبی را که کسی نگفته اولیش باشد.

علی ای حال چون روایات صحیح است و هر دو روایات هم با واو و هم بدون واو صحیح است انصافا این احتمال هست که شاید عنایتی بوده که در بعضی جاها با واو باشد و در بعضی جاها بی واو باشد، به لحاظ معنوی بی واو است و به لحاظ لفظی و نزول تدریجی لفظی با واو است. این دو تا با همدیگر فرقش در این جهت است.

یکی از حضار: دو تا لفظ است.

آیت الله مددی: نه با معنا که اصلا لفظ خاصی نبوده، این حکم کلی بوده. یکی از اصول کلی شریعت بوده، ما آتاکم الرسول.

یکی از حضار: می گوئید واو عاطفه نباشد.

آیت الله مددی: نه اصلا می گوئیم واو نبوده. یک حکم کلی در معنا بوده. در معنا این اصلا، چون واو که می آید راجع به یک قضیه معین می آید.

یکی از حضار: واو استیناف بیانیه باشد.

آیت الله مددی: می دانم، خبر دارم، اصلاً بگوئیم یکی از قواعد، چون در روایت دارد *إن الله أدب نبيه، إن الله قومہ*، بعد در این مرحله دیگره واو ندارد. یک امر کلی است، دقت فرمودید؟ یعنی این نکته با آن مقدمات خیلی لطیف در می آید. در مقام نزول معنوی آنی که خداوند به رسول الله تفویض فرمود یک امر کلی بود نه قصه بنی نضیر. اصلاً جای واو نبود اصلاً.

یکی از حضار: از این روایت که فلم یدر رسول الله من هم فراجع فی ذلک جبرئیل، از اینها در ذهن مبارکشان است؟ آیت الله مددی: نه، آتی ذی القربی نه، آتاکم الرسول را عرض می کنم.

پس آنی را که ادب رسول الله، اکمل له الادب، این یک حکم کلی است. دیگره واو در این جا نمی خواهد. شاید در روایات که واو نیامده ناظر به این است، یک حکم کلی الهی بوده، یک مقامی بوده که برای رسول الله قرار داده شده، بعد در آیه سوره حشر چون تطبیق شده، شبیه نزول تطبیقی است لکن به لحاظ لفظی تاسیسی است، جای دیگره نیامده. آن جای دیگره آمده بود.

پس تطبیق برای معنا شده، آن معنا را با واو آورده چون نزول لفظی بوده. احتمال است و عرض کردم. در معنا احتیاج به معنا ندارد اما در لفظ واو دارد. آن وقت بعید نیست که چون روایات ما هر دو دارد و هر دو هم صحیح است، هم با واو هم بی واو. شاید ناظر به این باشد. آن روایاتی که احسن له الادب، قومہ علی ما اراد، علی محبته، بعد از آنها گفت ما آتاکم، در این مقام دیگره جای واو نیست اصلاً. یک حکم الهی کلی است که ما آتاکم الرسول. بعد در مقام نزول لفظی در سال چهارم در قصه بنی نضیر نازل شد، چون دارد ما قطعتم من لینه أو ترکتموها قائمۃ علی اصولها، واضح است که یک قصه خارجی را نظر دارد. در این جا واو آمد به خاطر سیاق کلام و به خاطر نکته لفظی است. به خاطر این نکته لفظی واو آمد و إلا به لحاظ نکته معنوی جای واو نیست، چون حقیقتش تفویض الی رسول الله است.

و صلی الله علی رسول الله و آله الطاهرين